

دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

آمریکا، تو جلو برو؟

برای ملت ها، جهان فراگیری بمعنای از بند گسیختن نیروهای بازار جهانی و خلع ید اقتصادی دولت ها یک جریان تحمیلی محسوب می گردد که قادر به فرار از آن نمی باشند. برای آمریکا جهان فراگیری روندی است که زبندگان اقتصادی سیاسی اش آگاهانه ایجاد و سرپا نگهداشته اند. تنها این ایالات متحده بود که توانست ژاپن را وادارد تا بازارش را به روی واردات کالای خارجی باز نماید. تنها این حکومت واشنگتن بود که می توانست ژریم چین را وادار سازد تا سی کارخانه ی تولیدکننده ی فیلم های ویدیویی را که سالیانه میلیاردها دلار از راه ضبط قاچاق محصولات خارجی به جیب می زدند، تعطیل نماید. سرانجام این فقط دولت کلینگتون بود که توانست روس ها را به موافقت با لشکر کشی به بوسنی وادار نماید و به خونریزی و جنگ بالکان خاتمه دهد. وام ده میلیارد دلاری بموقع صندوق بین المللی پول به روسیه در جریان مبارزات انتخاباتی بوریس یلسین در تابستان ۱۹۹۶ پاداش این عمل بود.

بدین طریق تنها ابرقدرت باقیمانده در عین حال آخرین کشوری است که چون گذشته استقلال ملی اش را به مقیاس بالائی حفظ نموده است. در تمامی سیاست های اقتصادی ، اجتماعی ، دارائی و ارزی این سیاستمداران واشنگتن و مشاوران شان هستند که قواعدجا افتادن جهان فراگیری را دیکته می کنند. حتی اگر خود آن ها نیز به این نقش خویش آگاه نباشند. نه اهداف استعماری و نه برتری نظامی ، بلکه تنها عظمت اقتصاد آمریکا است که این کشور را به آخرین عامل نظم در هرج و مرج ناشی از درهم آمیختگی جهان فراگیر تبدیل می نماید. از این رو نیز مسلما این امکان نیز همیشه وجود دارد که در نهایت این دولت آمریکا باشد که به عنوان اولین کشور از دام جهان فراگیری بگریزد. حتا امروزه نیز مدل اقتصادی آمریکا یعنی تسلیم گردیدن کامل به بازار در هیچ کجای جهان شدیدتر از خود آمریکا مورد انتقاد نیست. اگر تعداد کافی از ساکنین حفاصل کالیفرنیا تا همپشایر به این اعتقاد برسند که عقب کشیدن دولت ها از دخالت در بازار کشور آن ها را نیز خواهد نمود، همین فردا قادر خواهند بود یک تغییر مسیر ناگهانی سیاست کشورشان را باعث گردند. زیرا اگر قرار باشد روزگاری از آنچه که امروزه در زیر چرخ دنده ی ماشین اقتصاد خرد می گردد یک کشور رفاه اجتماعی بوجود آید ، باز این کشور آمریکا خواهد بود که چنین امکانی را دارد. زمانیکه در سال های دهه ی سی قرن اخیر آخرین فشار جهانی اقتصاد به فاجعه انجامید این دولت فرانکلین روزولت بود که دولت مدرن اجتماعی را

ابداع نمود تا بر فقر ناشی از فاجعه غلبه نماید. بنابراین بعید نیست که واقع گرایی معروف آمریکایی تا چند سال دیگر عقاید جزمی رادیکال های بازار را به همان سرعتی که در سال ۱۹۸۰ به دگم بدل نمود دوباره به دور بریزد.

از این جهت نیز زمانی که بحث برسر پرسش های اساسی آینده ی بشریت است خطوط اصلی سیاست اروپا این است که "آمریکا، تو جلو بیفت!". لیکن اروپا فعلا نمی تواند در راه خنثی نمودن آن ماده ی منفجره ی اجتماعی که بازار بی حد و مرز بوجود آورده است بر روی رهبری آمریکا حساب نماید. تا کنون هر یک از کابینه های آمریکا با تمامی پیشنهادهای که برای آهسته تر نمودن سرعت سر نهادن بازار به کنترل دولتی شده است، مخالفت نموده است. از این رو نیز تنها نهاد مهم همکاری های بین المللی دولتی یعنی مجمع سران هفت کشور مهم صنعتی جهان (کشورهای گ ۷) به یک مجمع وراجی های بی ثمر بدل گردیده است. در اواخر ماه ژوئن سال ۱۹۹۶ همزمان با کنفرانس سران کشورهای گ ۷ در شهر لیون فرانسه ژاک شیراک رئیس جمهور این کشور پیشنهاد یک "جهان فراگیری کنترل شده" را نمود. وی به همراه صدراعظم و وزیر دارایی آلمان طالب آن بود که به مسابقه ی نابود کننده ی تقلیل مالیات ها پایان داده شود و بازارهای مالی قدری شدیدتر کنترل گردند. لیکن بخاطر مقاومت آمریکا و بریتانیا در نهایت باز هم یک قطعنامه ی بی خاصیت تهیه گردید که در آن رهبران شرکت کننده در کنفرانس فقط به بوروکراسی کشورهای صنعتی وظیفه داده بودند که برای سال بعد پیشنهادی مناسب تهیه نمایند.

بهمین طریق نیز کنگره ی و دولت آمریکا تا کنون جلوی همه ی کوشش هایی را که در راه قدرتمندتر نمودن نهادهای سازمان ملل شده است تا با کمک آن ها در هم ذوب گردیدن بازارها و کشورهای را دوباره قابل کنترل نمود، سد نموده اند. سیاستمداران آمریکایی بدون وقفه سازمان ملل را به عنوان یک نهاد تقویت کننده ی بوروکراسی بی حاصل که هیچ کاری از آن بر نمی آید محکوم می کنند. این عمل نه تنها بی انصافی نسبت به اکثریت نه هزار کارمندان این سازمان که هفتاد درصد بودجه ی نسبتا کم ۲،۴ میلیارد دلاری اش را صرف امور انسان دوستانه می نمایند است، بلکه علت و معلول را نیز وارونه جلوه می دهد. در حالیکه نماینده ی ایالات متحده در شورای امنیت سازمان ملل متحد دائما استقرار نیروهای صلح و برنامه های کمک رسانی تازه ای را بکرسی می نشاند، دولت آمریکا با زیرپا نهادن تعهدات جهانی اش از پرداخت سهم اش از بودجه ی سازمان ملل سر باز می زند و تا کنون یک میلیارد و سیصد میلیون دلار به این سازمان بدهکار است. (۳۳) از آنجا که تشکیلات سازمان ملل همیشه در لب پرتگاه ورشکستگی قرار دارد اجبارا دستگاهش دائما بدتر کار می کند.

از این رو امکان اینکه سیاستمداران عوام گرا و در اصل عوام فریب راه دررفتی از دام جهان فراگیری نشان دهند حداقل در حال حاضر غیر قابل تصور است. اما این امر محاسنی نیز دارد. زیرا خودداری آمریکا یک شانس بی نظیر تاریخی را نصیب کشورهای اروپایی می نماید. اتحادیه ی اروپا می تواند به واقعیت روی آورد و رهبران آن بسهم خود قادر خواهند بود پاروی قایق سیاست اقتصادی جهان را به دست گیرند.

شانس اروپایی

اگر انسان برنامه های ملاقات وزراه، سخنگویان دولت و دیگر کارمندان عالیرتبه ی پانزده کشور عضو اتحادیه ی اروپا را با هم مقایسه نماید به نتیجه ی حیرت انگیزی می رسد. بجز تعطیلات آخر هفته و

مرخصی ها هیچ روزی از سال را نمی توان یافت که در آن حداقل يك و غالبا ده تا بیست گروه پانزده نفری آن ها برای حل مسائل مختلف از کنترل مواد غذایی گرفته تا پیشبرد يك هدف قانونی اروپایی در بروکسل بدور هم جمع نشوند. از تعیین حداقل حقوق کارگران صنعت ساختمان تا تعیین سیاست های مربوط به امور مهاجرین و یا مبارزه با قاچاق مواد مخدر بدون بروکسل هیچ اقدامی در سیاست اروپا به پیش نمی رود. دیگر مدت هاست که قانونگذاری فراکشوری در اتحادیه ی اروپا به سطحی رسیده است که در دو دهه ی قبل قابل تصور نبود. درهم آمیختگی در حال رشد کشورهای اروپایی اعضای اتحادیه را مجبور به يك هماهنگی تنگاتنگ در تقریبا تمامی بخش های زندگی عمومی نموده است.

اروپا بخش بزرگی از پیشرفت این روند را مدیون هلموت کهل صدر اعظم آلمان که از سال ۱۹۸۲ بر این کشور حکومت می کند، می باشد.

بزرگترین دستاورد هلموت کهل نه جامه ی عمل پوشانیدن به اتحاد دو آلمان ، بلکه ثابت قدمی اش در اروپایی نمودن سیاست ملی آلمان بوده است. وی در دسامبر سال ۱۹۹۱ هنگامیکه در ماستریش هلند قرارداد تبدیل بازار مشترک قدیمی را به اتحادیه ی جدید اروپا امضاء می نمود نشان داد که تا چه حد در این امر جدی است. کهل در آن زمان در اتحاد با فرانسه علیرغم مقاومت بانک فدرال ، حزب اش و بخش بزرگی از زبندگان جناح محافظه کار رویایی قدیمی داشتن يك پول مشترک را در دستور کار اروپا قرار داد. کهل و هم تایی فرانسوی آن زمانی اش میتراند با شمی قوی مفهوم این اقدام را مدت ها قبل از انتخاب کنندگان و حتی اکثریت مشاورین اش دریافته بودند. پول مشترک آن ها می توانست کلید اتحاد سیاسی قاره گردد و رهائی از تسلط آمریکا را باعث گردد. زیرا اتحادیه ی پولی ، حتی اگر در سال ۲۰۰۱ نیز به تحقق به پیوندد به اروپا این امکان را خواهد داد که در حوزه های سیاست پولی ، مالی و مالیاتی يك بخش مهم از استقلال ملی خویش را بازیابد. در چنین حالتی نرخ سود و ارزش تبدیل ارز اروپا کمتر از امروز به بازار آمریکا وابسته خواهد بود.

بدینوسیله یکی از سنگپایه های مهم بنای يك اروپای سیاسی نهاده شده است. اگر در این راه کشورهای اتحادیه ی اروپا به يك سیاست اقتصادی-اجتماعی مناسب نیز دست یابند، تقسیم نقش در صحنه ی بین المللی به شکل موثری تغییر خواهد نمود. يك اروپای از لحاظ سیاسی متحد با اتکا به يك بازار داخلی چهارصد میلیونی وزنه ی کمتری از ایالات متحده نخواهد داشت. اتحادیه ای که لایق چنین نامی باشد شانس خوبی برای پافشاری بر سر از میان برداشتن بهشت های مالیاتی ، حفظ حداقل استانداردهای اجتماعی- اقتصادی و یا وضع مالیاتی برای معاملات سرمایه و پول خواهد داشت. اگر اصولا امکانی برای دهنه زدن سیاسی - اجتماعی بر اقتصاد افسار گسیخته ی جهانی وجود داشته باشد تنها از این راه خواهد بود.

لیکن به همان سرعتی که کهل و شرکایش اتحادیه ی اروپا را از لحاظ تکنیکی و تشکیلاتی به پیش بردند بهمان سرعت هم تا کنون در تبدیل اتحادیه ی اروپا به يك اتحادیه ی سیاسی واقعی شکست خورده اند. تشکیلات اتحادیه ی اروپا و شیوه های نظر سازی و تصمیم گیری اش در حالت دیپلماسی ساده ی میان دولتی باقی مانده است و اکثریت شهروندان بدرستی به طرح تاکنونی اتحادیه ی اروپا بیشتر به دیده ی يك هیولای غیر دمکراتیک می نگرند تا بدیلی برای دولت های ملی شان.

يك قیاس ساده اشکالات قانون اساسی غیر عادی اتحادیه ی حکومتی اروپا را آشکار می سازد. فرض کنیم در جمهوری فدرال آلمان نه مجلس فدرال بلکه شورای فدرال یعنی مجلس نمایندگان حکومت های ایالتی تمامی قوانین را تصویب می نمود. در چنین حالتی هر نماینده هر ایالت در مقابل مجلس ایالتی اش نه جوابگو می بود و نه ملزم به اجرای فرامین آن. از این گذشته تمامی مذاکرات بدون حضور افکار

عمومي صورت مي گرفتند و هر يك از نمايندگان ولايات حتي اجازه مي داشتند راي خويش را مخفي نگاه دارند. همچنين نمايندگان مجالس ايالتي در طرح لوايح قانوني هيچگونه نقشي نمي داشتند. در عوض لوايح مورد نظر توسط يك اداره ي مركزي هزار و دويست نفر ي خارج از كنترل مجلس ملي ليكن با مشاورت ارتش از فرقه گرايان صنعتي تهيه مي گرديدند. تنها طعنه زنان ممكن است بر چنين سيستمي نام دمكراسي نهند. ليكن قانون گزار ي اروپائي هفته به هفته در بروكسل به اين شكل عمل مي نمايد.

در اينجا تقريباً هر روزه ديوانسالاران طراز اول كشورهاي عضو اتحاديه ي اروپا كه بر حسب حوزه ي مسئوليت شان دسته بندي شده اند در يك ساختمان سنگ مرمر و شيشه اي بدور هم جمع مي شوند. اغلب چندين كميسيون همزمان جلسه دارند. بمحض اينكه وزرا، سخنگويان دولت ها، سفرا و يا نمايندگان شان وارد ساختمان محل برگزاري جلسات مي شوند از ديد حقوق مندرج در قانون اساسي يك هويت مضاعف مي يابند. بيكباره كارمندان اداري به نمايندگان مهمترين نهاد قانونگزار ي اروپا يعني شوراي وزيران اروپا تبديل مي شوند. آن ها پيشنهادهات ادارات مركزي كميسيون اتحاديه ي اروپا را تغيير داده و تصويب مي كنند. آنچه كه بعداً به عنوان "شاغول سياست" و يا "حكم" از اين كميسيون خارج مي شود، در تامي پانزده كشور عضو، مستقل از خواست هاي مجالس ملي، لازم الاجراً است. بدين ترتيب مجالس ملي در تبديل تصميمات اروپائي به قوانين كشوري تا حد يك نهاد ساده ي احسن گو تنزل مي يابند. قوه ي اجرائي اتحاديه ي اروپا قوانين خويش را بدور از افكار عمومي تكبري دائماً در حال افزايش تهيه مي نمايد. در يك دهه ي گذشته حداقل يك سوم قوانين دولت آلمان فدرال از اين طريق شكل يافته اند.

از بردن عملي قدرت دولت هاي ملي بفتح حكومت شوراي اروپا در بروكسل ريشه ي اصلي نارضايتي شهروندان اتحاديه ي اروپا است. حتا انتخابات به اصطلاح پارلمان اروپا در اشتراسبورگ نيز چيزي جز بي اعتنائي شديد به استقلال كشورهاي عضو اتحاديه نمي باشد. زيرا در انتخابات پارلمان اروپا راي دهندگان به هر حزبي نيز كه راي بدهند هيچيك از قدرتمداران پارلمان كرسي نمايندگي اش را از دست نخواهد داد. علت اين امر آن است كه گروه هاي اجتماعي بسياري كه داراي منافع مشترك مي باشند بطور اصولي از از هرگونه سر نهادن بر تصميمات اتحاديه برحذر مي مانند. سنديكاها، مدافعين محيط زيست و اتحاديه هاي مصرف كنندگان در مقابله با صنايع در مقياس بين المللي متشكل و بيش از پنج هزار فرقه گرايان حقوق بگيرشان حتا نمي توانند به پشتيباني افكار عمومي اتكا نمايند. زيرا براي ديوانسالاري حاكم بر خوردهاي انتقادي مطبوعات زيان آور است.

ادامه ي دمكراسي با ابزار فن سالاري ممكن است براي دستگاه حكومتي كشورهاي عضو ساده باشد زيرا كارمندان دولت از مزاحمت هاي ناشي از بحث هاي عمومي برحذر مي مانند. اما به عنوان شكل حكومتي قابليت عمل دستگاه اداري اروپا را از بين مي برد. زيرا قدرت اجتناب ناپذير دستگاه اداري اتحاديه بزرگترن نقطه ضعف ان اتحاديه است. از آنجا كه در تصميمگيري در مورد مسائل مهم ممكن است كسب اكثريت آرا به خاطر كمبود مشروعيت دمكراتيكي ناممكن گردد، سيستم سياسي اتحاديه به همان اشتباهات حكومت جهان فراگير گرفتار خواهد گرديد. عني اين سيستم در آنجا كه دولت ها اتحاد نظر ندارند، ناکام مي ماند. هيچكس قادر نيست تامي پانزده كشور عضو را در آن واحد به عمل وادارد. تا كنون هر طرح رفرمي كه نتوانسته است از پشتيباني صنعت فرامليني برخوردار گردد، شكست خورده است. ديگر هيچ سياست اجتماعي، مالياتي و يا حفظ محيط زيستي موثر در سطح اروپا صورت نمي گيرد. در عين حال مجالس ملي ديگر قادر نيستند در مقابل نيروي بي ثبات كننده ي بازارها اقدامي نمايند. استناد به رقابت بين المللي هر گونه استقلال عمل ملي را در نطفه خفه مي كند. از اين رو نيز درهم ريختگي اقتصادي تاكنوني اتحاد واقعي كشورهاي اروپا را به دنبال نداشته است، بلكه فقط يك بازار بدون دولت را كه در آن سياست از خود سلب قدرت نموده است و تضادهاي بيشتري از آنچه كه خود قادر به حل آن است را توليد نموده است.

بازار فاقد حکومت

این سیستم ناچار به شکست است. نباید حتما پیامبر بود تا بتوان این امر را پیش بینی نمود که با پرنسیب انباشت رفرم های شورایی وزیران در طول چند سال ابعاد غیر قابل تحمیلی بخود خواهد گرفت. هر چه تشنج های اجتماعی در فرانسه، ایتالیا، اتریش، آلمان و دیگر کشورهای اروپا گسترده تر گردند بهمان نسبت نیز حکومت ها ناچار خواهند گشت به خاطر عدم ارائه ی دورنمای روشنی از سوی اتحادیه ی اروپا به راه حل های اضطراری ملی روی آورند. ضعف اتحادیه ی دولت های اروپا راه را برای تمامی آن عوام گریانی که به انتخاب کنندگان خویش بشارت باز گرداندن سیاست به شکل ملی گذشته را می دهند، باز می کند. حتی اگر بشارت دهندگان تولد دوباره ی دولت های ملی نظیر ژان ماری لپن و یا یورگ هایدر اکثریت کرسی های مجلس را نیز بدست نیاورند، احزاب حاکم را شدیداً تحت فشار قرار خواهند داد. کنترل این آنگونه که کارمندان نخبه ی اتحادیه ی اروپا به تمسخر می گویند "واکنش ملی"، صرفنظر از اینکه خروج از اتحادیه ی اروپا تا چه حد نابخردانه و از دید اقتصادی ابلهانه نیز باشد، هر چه بیشتر مشکل می گردد.

حد اکثر با آغاز اتحادیه ی پولی کشورهای اروپا اختلافاتی بوجود خواهد آمد که رفع آن ها با قانون اساسی کنونی اتحادیه و شکل قانونگذاری پستوخانه ایش غیر ممکن خواهد بود. مثلاً زمانی که یکی از کشورهای عضو نتواند در رقابت برای دستیابی به باروری بیشتر اقتصادی همپای دیگران گام بردارد اقتصادش بشکلی بدون گریز به بحران مبتلا خواهد گشت. تا کنون هر یک از کشورها قادر بودند با تقلیل ارزش پول خویش از شدت چنین بحرانی بکاهند و حد اقل صنعت صادراتی خویش را حمایت نمایند. با ایجاد اتحادیه ی پولی اروپا اما این سپر حمایتی از بین می رود. بجای این می باید پرداخت های توازن برقرار کننده بوجود آیند که کشورهای در حال رونق اقتصادی از طریق آن ها می باید به کشورهای بحران زده کمک نمایند. این توازن های مالی مدت هاست که در میان کشورها مرسوم است. لیکن شورایی وزیران چگونه می باید این امر را در سطح اروپا سازمان دهد؟ در کشورهای ثروتمند انتقال ثروتی که از منابع مالیاتی تغذیه می گردد بدون مشروعیت دمکراتیک، بدون رضایت بخش بزرگ مردم امکان پذیر نیست. تنها زمانی شورایی وزیران قادر به انتقال چنین ثروتی خواهند بود که تصمیمات خویش را به قضاوت افکار عمومی نهاده و رای دهندگان مطمئن باشند که با رای خویش قادرند بر این تصمیمات اثر نهند. تنها در چنین حالتی است که شورایی وزیران ناچار خواهند گشت مثلاً به انتخاب کنندگانش در آلمان توضیح دهد چرا رفاه یونانی ها نباید برای شان علی السویه باشد. ایجاد یک تشکیلات واحد پلیس نیز تاکنون بهمان دلایل با شکست روبرو شده است. بهمان نسبتی که ایجاد بقولی هلموت کهل "یک اف. بی. آی اروپائی" مورد نیاز است، ایجاد یک تشکیلات مرکزی پلیس که در درون تمامی اروپا قدرت اجرایی داشته باشد، غیر قابل تصور است. چنین تشکیلاتی بدون کنترل دادگاه های مستقل و پارلمان خود به تشکیلاتی با ساختارهای مافیائی مبدل خواهد شد.

از این رو نایب حکومت های اتحادیه ی اروپا ناچارند در زمانی نه چندان دور این سؤال را از خود بکنند که اتحادیه ی اروپائی که مشغول ساختن اش هستند اصولاً بچه شکلی می تواند عمل نماید و چگونه قابل دمکراتیزه کردن است. بر خلاف آنچه که عموماً تصور می شود کلید گشایش اروپا به روی شهروندان اش را نباید در پارلمان اروپا واقع در اشتراسبورگ جستجو نمود. البته همین امروز نیز ۶۲۶ نماینده ی پارلمان اروپا عملاً دارای تمامی آن حقوقی که برای تبدیل مجالس گپ زنی شان به یک نهاد واقعا

دمکراتیک کنترل و قانونگزاری لازم است ، می باشند. اگر اکثریت این نمایندگان بخواهد قادر است همین فردا کمیسیون اتحادیه را از کار برکنار کند. پارلمان اروپا می تواند با جلوگیری از تصویب اگر فرامی قراردادهای بین المللی شورای وزیران را به بر آوردن هر خواستی ناچار نماید. (۳۴) اگر نمایندگان برنامه های شان قید گردیده است جدی تلقی نمایند، می باید به مبارزه ای که اقتصاد جهان فراگیر گشته می طلبد حقیقتاً تن در دهند. در چنین حالتی وظیفه ی آنان این خواهد بود که در راه رسیدن به اروپائی مشترک ابزار و نهادهائی را ایجاد نمایند که با آن ها سیاست بتواند نقش شکل دهنده گی اجتماعی اش را دوباره باز یابد. کلید شکوفائی اروپا یعنی اتحادیه ی پولی اروپا را هلموت کهل عرضه نموده است. با این اتحادیه این امکان بوجود خواهد آمد که در مرکز هدایت جهان فراگیری یعنی بازار دارائی بین املائی قواعدی را که از لحاظ اجتماعی قابل تحمل باشند، بکرسی نشاند. در عین حال این اتحادیه ی پولی کشورهای عضو را چنان بهم نزدیک می کند که یا اشکال دمکراتیکی برای قانونگزاری مشترک می یابند و یا شکست می خورند. اینکه این شانس بچه صورتی مورد استفاده قرار گیرد بصورت تعیین کننده ای به این بستگی دارد که آیا سیاست تا به امروز هنوز ملی از خواب زمستانی اروپائی خویش بیدار خواهد گشت و افق رویاهای رفم طلبانه ی را از فراز مرزهای ملی به بیرون گسترش خواهد داد یا نه.

ایتن کپ استاین یکی از اقتصاددانان نقاد آمریکائی و مدیر موسسه ی () واشنگتن نشان می دهد که مسئله تا چه اندازه بر سر کشف حقیقت است. وی در ماه مه ۱۹۹۶ می نویسد: "جهان به شکلی سنگدلانه بسوی یکی از آن لحظات بحرانی خویش حرکت می کند که برای تاریخ نگاران آینده این سؤال مطرح خواهد گشت که چرا بموقع اقدامی برای جلوگیری از این بحران صورت نگرفته است. آیا زبندگان سیاسی _ اقتصادی درک نکرده بودند که تغییرات اقتصادی _ تکنیکی به سوی چه از هم پاشیدگی عمیقی در حرکت است ؟ و چه عاملی باعث گردید که آن ها از برداشتن قدم های لازم برای جلوگیری از یک بحران جهان فراگیر اجتماعی خودداری نمایند؟" (۱۲)

این واقعیت برای شهروندان قاره ی کهن سال اروپا این تصمیم را اجتناب ناپذیر می نماید که کدام یک از دو جریان عظیم میراث اروپائی شان می باید سرنوشت آینده شان را رقم زند. میراث دمکراتیکی که به پاریس سال ۱۷۸۹ باز می گردد و یا میراث خودکامه ای که در برلین سال ۱۹۳۳ پیروز گردید. سرنوشت این انتخاب در دست ماست. ما رای دهندگان و شهروندانی که تا کنون اکثراً تفکرات دمکراتیک داشته ایم. اگر ما بیش از این قوانین تجارت را در دستان آرمان شهر گرایان بازار که جاده صاف کن راست های جدید هستند قرار ندهیم ، نشان خواهیم داد که اروپا بهتر از این خواهد بود.

ادامه دارد

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com